

## درس تفسیر آیت الله جوادی

96/09/12

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 39 تا 57 سوره الرحمن

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنِشْرَؤًا جَانٌّ» (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِضُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالْأَقْدَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطْلُقُونَ فِيهَا وُجُوهٌ مُنْتَصِرَةٌ (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵) وَ لِمَنْ خَلَقْنَاهُ مِنْ نَارٍ خَالِقَةً (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْئَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَكَبِّرِينَ عَلَى فُرُشٍ تَتَاوَلْنَ مِنْهُنَّ وَجْهٌ وَجْهٌ الْجَنَّتَيْنِ دَانِ (۵۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتٌ كَقُرْصِ الْكَوْكَبِ لَا يَرْجِعْنَ إِلَى الْأَرْضِ عُشَرَ فَإِنْ يَوَسَّسْنَ لَكُمْ فَسَخَفْتُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ بَعُثْنَا فِيهَا سُرُجًا مُمْسِكًا (۵۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) ﴿

سوره مبارکه «الرحمن» همان طوری که ملاحظه فرمودید ترسیمی از قیامت و از بهشت و جهنم و خصوصیات این دو منطقه است. بعد از اینکه فرمود این آسمان تکه تکه می شود، یک؛ گداخته می شود، دو؛ و مانند روغن گداخته قطره قطره می ریزد، سه؛ در این لحظه فرمود از کسی سؤال نمی شود؛ یا برای هولناک بودن آن صحنه است یا برای اینکه افراد علامت جُرْمشان در چهره آنهاست که جمع هر دو ممکن است. جمع هر دو ممکن است برای اینکه خودش در این قسمت فرمود: «يُعْرِضُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ». سیما همان طوری که ملاحظه فرمودید از «وَسَمَهُ» است، «وسمه» گاهی این «واو» را برمی دارند و آخرش «تاء» می گذارند که «سَمَة» مثل «عِدَة، جَهَة، صَلَة»، اینها اصلشان «وصل، وجه، وعد» بود که «واو» اول را برداشتند و آن «تاء» آخر را گذاشتند. «وصل» وقتی «واو» اول را بردارند آخرش می شود «صِلَة». «وَجَه» آخرش می شود «جَهَة». «وَعِد» آخرش می شود «عِدَة». «وَسَم» آخرش می شود «بِئْسَمَهُ». «سِمَهُ»؛ یعنی علامت! ولی مرحوم شیخ طوسی [1] و همچنین امین الاسلام (رضوان الله علیهما) [2] اینها از «سَوْم» گرفتند. «سَوْم» با «سین»؛ یعنی زیادی ثمن. داخل در سَوْمِ برادر مؤمن شدن که بعضی ها نهی تحریمی دارند و بعضی ها نهی تنزیهی؛ یعنی کسی که دارد معامله می کند دیگری حق ندارد وارد بشود بگوید من بیشتر می خرم. این «سَوْم» با «سین» که «سَوْم» است مرحوم شیخ طوسی این را از «سَوْم» گرفته است ظاهراً این طور نباشد، از «وَسْم» است؛ یعنی علامت اینها در پیشانی اینهاست. این «سَوْم» با «سین» که به معنای زیادی قیمت است در بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) هست که از برجسته ترین تعبیرات لطیف دینی ماست. که - إن شاء الله - موفق هستید و می خوانید، در آن جا وجود مبارک امام سجاد یک بیان بسیار عرشی از ذات اقدس الهی دارد. می فرماید خصیصه ای خدا دارد که این خصیصه برای دیگران ممنوع است و دیگران حق ندارند در «سَوْم» برادر مسلمانشان شرکت کنند. کسی دارد معامله می کند حالا چه معامله به معنی اعم؛ چه خرید و فروش، چه اجاره، چه رهن ها و امثال آن، کسی وارد معامله دیگری بشود بگوید من بیشتر می خرم یا بیشتر کرایه می دهم، یا بیشتر اجاره می دهم؛ اما ذات اقدس الهی در تمام شئون وارد معاملات ما می شود می گوید این وقت تو این جان تو این عمر تو این زبان تو این گفتار و رفتار و کردار خود را به چه کسی می خواهی بفروشی؟ من بیشتر

می‌خرم. به هر کسی می‌خواهی بفروشی من بیشتر می‌خرم. چه کار می‌خواهی بکنی؟ این وقت خود را در چه راهی می‌خواهی صرف بکنی؟ در راه من صرف بکن من بیشتر می‌خرم. خیلی این بیان بلند است دعا می‌کند به وجود مقدس ذات الهی «وَأَنْتَ الَّذِي زَفَقْتِ السَّوْمَ»، یعنی این کار فقط مختصّه توسّ تو وارد هر کاری می‌شوی، به همه ما می‌گوید به دیگری نفروش به من بفروش من بیشتر می‌خرم. با اینکه انسان هر چه دارد عطای توسّ، تو جمع بین عوض و معوّض می‌کنی، تو کالای خودت را از ما می‌خري به بیشتر. در تمام کارها! چقدر این بیان بلند است! فرمود در هر کاری که ما می‌خواهیم وارد بشویم، فوراً خدا می‌خواهد به ما بگوید که چه کار می‌خواهی بکنی به چه کسی می‌خواهی بفروشی؟ من بیشتر می‌خرم. عمر، وقت، زبان، گفتار خود و این مقاله‌ای که می‌خواهی بنویسی برای چه کسی می‌خواهی بنویسی؟ این روزنامه‌ای را که می‌خواهی پر کنی برای چه کسی می‌خواهی پر کنی؟ من بیشتر می‌خرم، «وَأَنْتَ الَّذِي زَفَقْتِ السَّوْمَ»، خیلی این دعا بلند است. پرسش: ...؟ پاسخ: منظور این است که ذات اقدس الهی می‌فرماید اگر در راه رضای خدا بخوای قدم برداری آن اجر دنیوی شما سر جای خود محفوظ است که با هر کسی می‌خواهی معامله بکنی، ولی در حقیقت به من فروختید، چون وقتی در راه خدای سبحان باشد. [\[3\]](#) **تَنْشُرُوا اللَّهَ يَنْشُرْكُمْ.** برای کسی یک کار صحیحی می‌خواهید انجام بدهید کارتان باید حُسن فعلی داشته باشد حُسن فاعلی داشته باشد، کار حلال باشد در راه حلال باشد این در راه خداست این در راه خدا بودن معنایش این نیست که شما رایگان انجام بدهید. یک قصد قربتی می‌کنید این آقا می‌خواهد خانه بسازد، شما سعی می‌کنید، قصد قربت می‌کنید، مصالحش خوب باشد که اگر زلزله‌ای کم یا بیشتر آمد نلرزد. شما این کار را برای رضای خدا کردید، «قَرَبَةً إِلَى اللَّهِ» انجام دادید. این که جلوی قصد قربت شما را نگرفت این آقا خانه می‌خواست، شما این خانه را «قَرَبَةً إِلَى اللَّهِ» با مصالح خوب با نقشه خوب با دقت انجام دادی، این را برای خدا کردی. در این دعا آمده است که من بیشتر می‌خرم. عمر و وقت و هر چه که باشد، خیلی این جمله بوسیدنی است!

**غرض این است** که این «وسمه» یعنی علامت. از «سَوْم» نیست که «سَوْم» به معنای «ارتفاع ثمن عند القيمة» باشد که شیخ طوسی فرمودند و همان را هم امین الاسلام (رضوان الله علیهما) ذکر کردند. **«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»** بعد **«هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ»** که گذشت. حالا وارد فصل بعدی می‌شوند که بهشت و بهشتیان و مؤمنان و مقربان و اینها اوصافشان چیست؟ قسمت مهمی که تقریباً یک صفحه است، یا بیش از یک صفحه، درباره بهشت و اقسام بهشت و نعمت‌های بهشت است. برخی‌ها خواستند بگویند اینکه فرمود: **«وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»**، دو تا بهشت است، بعدش هم در آیه 62 فرمود: **«وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ»**، این دو تا بهشت اینجاست کنارش هم دو تا بهشت دیگر است، این می‌شود چهار بهشت. آیا همین چهار تا است؟ یا **«جَنَّاتُ نَجْرِ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»** [\[4\]](#) رقمش بیش از اینهاست؟ برخی‌ها خواستند بگویند کسی که خائف مقام رب باشد، هم بهشت ظاهری دارد هم بهشت باطنی؛ هم بهشت جسمانی دارد هم بهشت روحانی؛ هم بهشتی دارد که مربوط به عقیده اوست، هم بهشتی دارد که مربوط به عمل اوست؛ هم بهشتی دارد که مربوط به علم اوست، هم بهشتی دارد که مربوط به عمل اوست، اینها فرق می‌کند، ولی غالب نعمت‌هایی که در اینجا ذکر شده است بهشت ظاهری است. آن بهشت معنوی که انسان با انبیا هست با اولیا هست، خدا شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه‌ای را غریق رحمت کند! مکرر می‌گفت آرزوی ما این است که برویم کنار حوض کوثر نهج البلاغه را خدمت حضرت امیر بخوانیم، اصلاً آرزوی جدی ایشان این طور بود مرتّب این دعا را می‌کرد. اولیای الهی وقتی خدمت اهل بیت می‌رسند آن‌جا سخن از میوه و امثال آن که نیست نه اینکه نباشد، اینها توجه به آن ندارند. این خوف مقام رب چیست؟ مقام رب چیست؟ و خوفش چیست؟ مقام، منزلت الهی است البته.

خدا که قائم **«عَلِي كُلِّ نَفْسٍ»** است **«بِمَا كَسَبَتْ»**. آن را در سوره مبارکه «رعد» آیه 33 فرمود: **«أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»**. قیّم همه ما، سرپرست همه ما، ربّو مدیر و مربّی همه ما اوست؛ اما مصالح را ما باید بدهیم. درست است که او اصل هستی و نظام را در اختیار دارد و مصالح را هم در اختیار دارد، اما این طور نیست که همین طور رایگان ما وارد بهشت بشویم. مصالح را به هر حال ما باید بدهیم. او قائم **«عَلِي كُلِّ نَفْسٍ»** است **«بِمَا كَسَبَتْ»**. فرمود: **«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»**. [5] اگر - خدای ناکرده - ما مصالح تلخ و تُند و شور بدهیم، غذای بدی تحویل ما می‌دهند. اگر - إن شاء الله - مصالح خوبی بدهیم غذای خوب به ما خواهند داد. او قائم **«عَلِي كُلِّ نَفْسٍ»** است **«بِمَا كَسَبَتْ»** و خودش فرمود: **«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»**. این هست.

**مقام الهی خشیتی دارد و خوفي:** خوف آن آثار عملی است و خشیت **«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»** [6] دقیق‌تر و علمی‌تر از خوف است. خوف یک آثار نفسانی است، خشیت با اعتقاد به تأثیر او و اثرگذاری اوست. یک خوف نفسی است که آدم از مار و عقرب می‌ترسد و از زلزله می‌ترسد. یک خوف عقلی است که احترام می‌گذارد. احترام کردن یعنی حریم گرفتن. ما وقتی به شخصیتی برسیم احترام می‌کنیم یعنی چه؟ یعنی حریم می‌گیریم. حرم که رفتیم احترام می‌کنیم از این ملکه اهل بیت، چه کار می‌کنیم؟ حریم می‌گیریم، مثل همه این طور نیستیم که سر و صدا بکنیم. انسان وارد حرم که شد سعی می‌کند که آرام حرف بزند آرام زیارت کند: **«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ»**. [7] این درباره حیات آنهاست، درباره ممات آنهاست، درباره حریم آنهاست، درباره حرم آنهاست. این بلند زیارت‌نامه خواندن، بلند سر و صدا کردن، این با احترام حرم سازگار نیست، **«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ»** الآن هم شامل می‌شود. چطور این آیه را که در زمان حیات است در زمان رحلت پیغمبر در کنار ضریح آن حضرت به عنوان زیارت آن حضرت می‌خوانیم؟ این آیه مربوط به زمان حضرت است که **«وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْحَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»**. [8] این مربوط به زمان حیات است. اگر اینها گناه کردند، بیایند حضور شما، توبه بکنند، تو برای اینها استغفار بکنی **«لَوْحَدُوا اللَّهَ»**. **«جَاءَهُ وَدَّ»**. این مربوط به زمان حضرت است؛ اما همین‌ها را ما در زیارت حضرت در کنار حرم مطهرش می‌خوانیم پس معلوم می‌شود که فرقی بین حیات و ممات اینها نیست و اگر فرقی بین این ذوات قدسی نیست با حفظ درجات، وقتی حرم هم رفتیم زیارت‌نامه ما هم باید خیلی مؤدبانه باشد صلوات ما درود ما اذکار ما باید خیلی مؤدبانه باشد؛ یعنی بلند زیارت‌نامه نخوانیم، بلند صلوات نفرستیم، **«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»**. این احترام کردن؛ یعنی حریم گرفتن، برای حرم آنها حرمت قائل شدن و مانند آن است. درباره ذات اقدس الهی هم همین طور است؛ البته بالاتر! خشیت همین کارهای بدنی است با اعتقاد به اثرگذاری آن ذات مقدس که **«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»**. از منزلت الهی، مقام الهی، اسمای الهی، انسان باید حریم بگیرد و بترسد. قهراً خوف، خوف عقلی خواهد بود و اگر کسی - خدای ناکرده - هتک حرمت بکند، معلوم می‌شود ترسی ندارد. برای خائنان این چند بهشت را ذکر می‌کند، ولی تا آخر شما ببینید همه‌اش نعمت‌های ظاهری است. **«وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ»**. اگر این بازگویی نبود و همه این نعمت‌های یاد شده نعمت‌های ظاهری نبود، ممکن بود انسان بگوید **«جَنَّاتٌ»** یکی‌اش مربوط به روح است یکی مربوط به بدن؛ یکی مربوط به عقیده است یکی مربوط به عمل، درست است؛ اما همه اینها به حسب ظاهر نعمت‌های ظاهری است. قهراً آن بهشت معنوی که مربوط به علم است و روح است و ولایت است و تولی و اینهاست، آن در پایان سوره مبارکه «فجر» است در پایان سوره مبارکه «فجر» از آن نعمت‌های باطنی سخن به میان آمده است. آیه 27 سوره مبارکه «فجر» به بعد: **«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»**؛ این **«جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»** نیست. این یک مقام خاصی می‌طلبد. مستحضرید خطاب به نفس مطمئنّه است نفس مطمئنّه کسی است که در تمام امور راضی به قضای الهی است گذشته از اینکه این رضا در درون مطمئنّه تعبیه شده است این دو صفت را هم ذکر فرمود کنار آن؛ یعنی شخصی که «مطمئنّه

راضیه مرضیه» هنوز در بین راه است. حالا چه موقع واصل می‌شود و در وصول و قرب چه شرطی است ﴿ذُنَا قَدْذَلِي﴾. آن را خدا می‌داند و آن کس که رفته، ولی این هنوز در راه است. می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي﴾. معلوم می‌شود در راه است، چون نرسیده است، اگر برسد که ﴿ارْجِعِي﴾ ندارد. آن که واصل شده که به او نمی‌گویند برگرد، پس معلوم می‌شود که هنوز نرسیده است. اینکه می‌گوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ [9] همه ما راجع هستیم، اما این طور نیست که همه به ﴿ذُنَا قَدْذَلِي﴾ برسند. الآن شما ببینید وقتی باران آمد، این نهرها جوششی دارند آب فراوانی تأمین می‌کنند، همه به طرف دریا می‌روند؛ اما این طور نیست که همه به وسط دریا برسند. اکثر این نهرها به این لبه بحر می‌رسند و آرام می‌شوند. اگر سیل خروشان باشد ممکن است مقداری دریا را بشکافد و به وسط‌هایش برسد، ولی همه به دریا می‌رسند؛ اما به این لبه می‌رسند، مثل اینکه همه از خدا هستند؛ اما این طور نیست که همه صادر اوّل باشند. ﴿أَوَّلَ مَا صَخَّرَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا﴾. [10] همه از خدا هستند؛ اما همه صادر اوّل نیستند. همه رجوعشان «إلی الله» است؛ اما همه ﴿ذُنَا قَدْذَلِي﴾ که نیستند. این همه باران‌ها از دریاست. سنّت بحر است این سنّت ابر است این که این ابر، باران را از دریا می‌گیرد باز به دریا می‌برد آنچه را که از دریا گرفته است، کار ابر این است. این طور نیست که همه اینها همه این باران‌ها از عمق دریا برخیزند و به عمق دریا برسند این طور نیست. اکثری اینها از بخشی از سطح ظاهری دریا برمی‌خیزند دوباره هم برمی‌گردند. این طور نیست که حالا ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ یعنی ما صادر اوّل هستیم ﴿وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ یعنی به ﴿ذُنَا قَدْذَلِي﴾ می‌رسیم، این طور نیست. اکثری به همین لبه لقای الهی، فیض الهی و اسمای الهی می‌رسند. اما اگر کسی این سه رکن اساسی و سه عنصر محوری را داشته باشد: «مطمئنّه، راضیه، مرضیه» به او می‌گویند بیا! حالا تا کجا می‌رود هم گفت خدا می‌داند و آن کس که رفته. ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾. در عین حال که مطمئنّه هستی، در عین حال که «راضیه بقضاء الله» هستی، در عین حال که جمیع شئون تو «مرضیه لله» هست، بیا، بقیه را بیا! بقیه را می‌برند نه بتواند برود! مگر انسان چقدر قدرت دارد؟ هر که هم باشد. به هر حال توانش، نیتش، قربش محدود است، بقیه را می‌برند، نه بروند. کجا می‌رود؟ تا کجا می‌رود؟ آنها دیگر روشن نیست. آن‌جا دیگر سخن از درخت و حور و قصور و میوه و اینها نیست آن را می‌شود گفت جنّت روحانی است؛ اما این یک صفحه‌ای که درباره این چهار بهشت است غالب اینها نعمت‌هایی که دارد نعمت ظاهری است. در حکمت متعالیه بخشی از فرمایشات مرحوم صدر المتألهین این است که این ﴿جَنَّتَانِ﴾ را یکی به روحانی زده و یکی به جسمانی، [11] ولی ظاهر این آیات تا آخرش جسمانی بودن را نشان می‌دهد. ﴿وَلَمْ يَمَنْ خَافَمَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ \* فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾. حالا این ﴿جَنَّتَانِ﴾ را معنا می‌کند: ﴿ذَوَاتَا أَفْتَانِ﴾. این ذوات جمع ذات است، چون ذات اصلش ذوات بود. تثنیه جمع نیست، تثنیه مفرد است؛ تثنیه ذات است، نه تثنیه جمع. چون ذات اصلش ذوات بود و در تثنیه کلمه به اصلش برمی‌گردد؛ لذا ذات اصلش ذوات است این ذوات تثنیه بسته شده است و شده ﴿ذَوَاتَا﴾. ﴿ذَوَاتَا أَفْتَانِ﴾. این ﴿أَفْتَانِ﴾ یا جمع فن است؛ یعنی نو یا «فَنَن» است به معنای شاخه و برگ و امثال آن. ظاهرش این است که جسمانی است. ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* فِيهِمَا عِثَانِ تَجْرِيَانِ﴾. دو تا چشمه است که جاری است. خدا مرحوم امین الاسلام را غریق رحمت کند! این لطیف را ایشان دارد که عیونی است که ﴿يَنْفَجِرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾. [12] البته بزرگان دیگر هم فرمودند چشمه در بهشت تابع بهشتی است در دنیا هر کس بخواهد چادری بزند و خیمه‌ای بسازد خانه‌ای بسازد سعی می‌کند که کنار چشمه باشد که تابع چشمه است. در بهشت چشمه تابع بهشتی است، هر جا او بخواهد؛ لذا فرمود: ﴿يَنْفَجِرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾؛ یعنی جوشش این چشمه به اراده بهشتی است. می‌خواهد اینجا یک چشمه بجوشد، دارد خطی می‌کشد آن‌جا، چشمه در می‌آید. با عمل او چشمه ظهور می‌کند. این چشمه‌ها هست؛ منتها برخی که اعمالشان را از قبل فرستادند نتیجه عملشان هم به این صورت در می‌آید. ﴿ذَوَاتَا أَفْتَانِ﴾. حالا یا

«فن» است به معنی نو، یا «فَنَن» است به معنای خوشه و شاخه و برگ و اینها. «فیهما عِینانِ ثَخِرَیان»؛ دو تا چشمه جوشان است، «فَبَیْ الْأَمْرِ زَبْکَمَا تُکْذِبَان»؛ «فیهما»؛ در این دو بهشت، در این دو جَنّت، «مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ رَوْحَان»؛ از هر میوه‌ای دو صنف است؛ حالا صنف بهار و پاییز، صنف سرد و گرم، صنف ترش و شیرین، هر صنفی باشد هست، «فیهما مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ رَوْحَان»؛ اینکه در بعضی از روایات دارد: «أَکَلَهَا دَائِمٌ»؛ [13] «أَکَل» یعنی میوه، نه «أَکَل». میوه او دائمی است این طور نیست که فصلی باشد و اینها. أَکَلَش دَائِمی نیست، ولی أَکَلَش دَائِمی است. از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال کردند در جریان درخت حضرت آدم (سلام الله علیه) بعضی گفتند انگور بود بعضی گفتند خرما بود بعضی گفتند گندم بود کدام درست است؟ فرمود همه‌اش درست است. فرمود درخت بهشت این طور نیست که حالا انگورش خرما ندهد، گندم ندهد، هر چه بهشتی بخواهد می‌دهد؛ لذا فرمود همه آن نقل‌ها درست است. [14]

فرمود: «فیهما»؛ یعنی در این دو بهشت «مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ رَوْحَان»؛ دو صنف است. هر دو صنفی که فرض بشود در آن جا راه دارد. مردان بهشت «مُتَّکِبِینَ عَلَی فُرُشَیْهِمَائِهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَی الْجَنَّتِینِ دَان»؛ اینها بر فرش‌هایی تکیه می‌کنند که آسترش ابریشم و استبرق است، چون «الظَّاهِرُ اِبْرَه دَان وَ الْبَاطِنَةُ اَسْتَر» [15] بطانۀ یعنی آستر. ابره فرش بهشت چون نمونه‌ای ندارد ذکر نفرمود. مستحضرید که فرش آن بها و ارزش اساسی آن به ابره آن است. آسترش که روی زمین و خاک است، آن ارج و ارزش ابره را ندارد؛ لذا در این آیه نفرمود «ظَّاهِر و اِبْرَه»‌های آن چیست، فرمود آسترهای آن استبرق است حریر خالص است ابریشم محض است. ابریشم هم مستحضرید که از برگ توت و امثال توت تربیت می‌شود. این شعر بلند حکیم سنایی را لابد شنیده‌اید که الآن روی کره زمین فرشی گرانبهاتر از استبرق که نیست ابریشم خالص. این حریر و ابریشم و پرند، سه نگردهد ابریشم را او را \*\*\* پرنیان خوانی و حریر و پرند [16] هر سه نام این ابریشم است. حرف جناب حکیم سنایی این است که این ابریشم اصلش برگ توت بود. این برگ توت اگر هرز و رها برود می‌شود در سطل زباله. اگر به مدرسه برود استاد ببیند می‌شود استبرق. می‌گوید شما سعی کنید مثل این برگ توت بشوید بروید مدرسه استاد ببینید، بشوید استبرق. چرا برای سطل زباله خودتان را آماده می‌کنید؟ تو فرشته شوی ار جهد کنی از پی آنک \*\*\* برگ توت است که گشتست به تدریج اطلس [17] این اگر مدرسه نرفته بود جایش سطل زباله بود. حالا که رفت در مکتب استاد در مکتب کرم ابریشم شده استبرق. حرف حکیم سنایی این است که ما مکتبی داریم که ما را فرشته می‌کند اصلاً دین آمده که ما را فرشته کند، «لِصَافَحَتِکُمُ الْمَلَائِکَةُ»؛ [18] اینکه این همه ملائکه استقبال می‌کنند صف بستند تا مؤمن را تشییع کنند در هنگام احتضار به حضور او بیایند عرض ادب کنند: «الَّذِینَ تَتَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیکُمْ» [19] با عرض احترام سلام می‌کنند و جانش را می‌گیرند برای همین است. تو فرشته شوی ار جهد کنی از پی آنک \*\*\* برگ توت است که گشتست به تدریج اطلس ما که می‌توانیم ملک بشویم چرا نشویم؟ اینکه مخصوص انبیا و اولیا که نیست. انبیا و اولیا ملائکه را روزانه می‌بینند شاگردشان هستند و تدریس می‌کنند؛ اما این برای بشر هست.

غرض این است که استبرق آستر فرش بهشتی است، ابره‌اش چیست، خدای سبحان می‌داند. «فیهما مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ رَوْحَان \* فَبَیْ الْأَمْرِ زَبْکَمَا تُکْذِبَان» \* مُتَّکِبِینَ عَلَی فُرُشَیْهِمَائِهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ»؛ «فکیف ظاهرها»؟! «وَ جَنَی الْجَنَّتِینِ دَان»؛ چیدن میوه‌های این دو بهشت نزدیک است، دانی است نزدیک است دنو دارد. سخت نیست که حالا انسان از اتاقش از ویلایش برود در باغ میوه بچیند. همین که خواست میوه برای او حاضر است یک چنین چیزی است. «فِیهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِیْمَ یَطْمَعْنَ إِسْتِقْبَالَهُمْ وَلَا جَانٌ». حوری‌هایی که در بهشت هستند مژه کوتاه‌اند. می‌دانید کوتاهی مژه نشانه زیبایی نیست، گفتند کنایه از آن است که اصلاً در

بهشت چون دارد: «لَا تَغُو فِيهَا وَلَا تَأْتِي». [20] این «لا» لای نفی جنس است نباید مرفوع باشد ولی تکرارش باعث رفع است: «لَا تَغُو فِيهَا وَلَا تَأْتِي»؛ اصلاً نامحرم را نگاه نمی‌کنند؛ لذا مژه کوتاه‌اند. کوتاهی‌شان یعنی «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» هستند قصور دارند فقط همسرانشان را می‌بینند. چه اینکه مردها هم اصلاً به این فکر نیستند که دیگری را ببینند. همه ما عصمت را در دوران زندگی‌مان تجربه کرده‌ایم. در جامعه اسلامی خیلی‌ها نسبت به بعضی از گناهان معصوم محض‌اند؛ یعنی اصلاً این گناه به فکرشان نمی‌آید تا بگویند: «استغفرالله» یا «اعوذ بالله». هیچ مسلمانی هیچ شیعه‌ای اصلاً به این فکر نیست که - معاذالله - با محارم خودش با مادرش یا دخترش آن کار را بکند. از الآن که ما گفتیم تو ذهن می‌آید، اصلاً در ذهن آدم در تمام مدت عمر نمی‌آید تا بگوییم کار بدی است، معصوم یعنی این! نمونه عصمت را همه ما داریم. اهل بیت نسبت به گناهان الهی این چنین هستند اصلاً به ذهنشان نمی‌آید که خلاف بکنند تا بگویند «استغفرالله». معنی عصمت همه همین است که ما داریم؛ منتها ما یک قطره‌اش را داریم آنها دریا نزدشان است. در بهشت این طور است اصلاً به ذهن کسی نمی‌آید که به دیگری نگاه کند؛ هم شوهرها «قَاصِرُ الطَّرْفِ» هستند، هم حوری‌ها «قَاصِرُ الطَّرْفِ» هستند. با اینکه اینها أعین هستند عینا هستند. حور العین، این «عین» جمع عیناست. جمع «عین» هم گفتند هست، چون این «وَزَوْجِيهِ مِنَ الْخُورِ الْعِينِ». این دعا را هم زن‌ها می‌خوانند هم مردها می‌خوانند. برای زن‌ها حوری همان غلمان أعین است؛ یعنی چشم شهلایی بزرگ. برای مردها که می‌گویند «وَزَوْجِيهِ مِنَ الْخُورِ الْعِينِ» جمع عیناست که بزرگ است. قهراً مژه‌هایشان بلند است؛ اما غیر از همسرهای خود را نمی‌بینند. چه گونه می‌شود که غیر از همسرهای خود را نبینند؟ مثل اینکه ما در تمام مدت عمر ممکن نیست که اصلاً خیال گناه نسبت به محارم خود داشته باشیم، تا بگوییم «اعوذ بالله» پس همه ما این در این عصمت را داریم. به ما گفتند آنکه شما دارید یک قطره‌اش نزد شماست دریايش نزد اهل بیت (عليهم الصلاة و عليهم السلام) است.

[1] التبيان في تفسير القرآن، الشيخ الطوسي، ج 9، ص 477.

[2] مجمع البيان في تفسير القرآن، الشيخ الطبرسي، ج 9، ص 309.

[3] محمد/سوره 47، آیه 7.

[4] بروج/سوره 85، آیه 11.

[5] بقره/سوره 2، آیه 286.

[6] فاطر/سوره 35، آیه 28.

[7] حجرات/سوره 49، آیه 2.

[8] نساء/سوره 4، آیه 64.

[9] وقعة الطف، ابی مخنف، ص 176.

[10] بحار الانوار ط موسسه الوفاء، العلامة المجلسی، ج 15، ص 28.

[11] الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، ملاصدرا، ج 9، ص 321.

[12] انسان/سوره 76، آیه 6.

[13] الرعد/سوره 13، آیه 35.

[14] عیون اخبار الرضا، الشيخ الصدوق، ج 1، ص 306.

[15] آشنایی با قرآن 6، شهید استاد مرتضی مطهری، ج 1، ص 228.

[16] دیوان هاتف اصفهانی، ترجیع بند.

[17] دیوان سنایی، قصاید، قصیده 90.

[18] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 2، ص 424، ط. الاسلامیة.

[19] نحل/سوره 16، آیه 32.

[20] طور/سوره 52، آیه 23.